~~11487~~

٥١٠
شاهنامهٔ فردوسی
جلد - اول
مصنفه حکیم ابوالقاسم فردوسی

[illegible]

JAMIA HAMDARD
CENTRAL LIBRARY NEW DELHI
Acc No. 01
Date 3 Jan 2002

~~11487~~

۵۱۰
شاہنامۂ فردوسی
جلد - اول
مصنفہ حکیم ابوالقاسم فردوسی

[illegible]

JAMIA HAMDARD
01
Acc No.
3 Jan 2002
Date
CENTRAL LIBRARY NEW DELHI

۱۱۳۴۷

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خداوند جان و خرد   کزین برتر اندیشه برنگذرد   خداوند نام و خداوند جای   خداوند روزی ده رهنمای
خداوند کیوان و گردان سپهر   فروزنده ماه و ناهید و مهر   ز نام و نشان و گمان برترست   نگارنده بر شده گوهرست
ز بیننده گان آفریننده را   نبینی مرنجان دو بیننده را   نه اندیشه یابد بدو نیز راه   که او برتر از نام و از جایگاه
نه بیننده گان
چنان دان که هرگز نیاید پدید   تو تیم و [illegible] کس جان افرین   سخن هر چه از گوهران بگذرد   نیابد بدو راه جان و خرد
خرد را و جان را همی سنجد اوی   در اندیشه سخته کی گنجد اوی   خرد گر سخن برگزیند همی   همان را ستاید که بیند همی
ستودن نداند کس او را که هست   میان بندگی را ببایدت بست   که او قادر و حی و فرمان رواست   همه چیز بر هستی او گواست
بدین آلت و رای و جان و زبان   ستود آفریننده را چون توان   بهستیش باید که خستو شوی   ز گفتار و بیکار یکسو شوی
پرستنده باشی و جوینده راه   بژرفی بفرمانش کردن نگاه   ازین پرده برتر سخنگاه نیست   بهستیش اندیشه را راه نیست
توانا بود هر که دانا بود   ز دانش دل پیر برنا بود   کنون تا چه داری بیار از خرد   که گوش ستاینده زان برخورد

بو

۲۳۴۱۱

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خداوند جان و خرد   کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند نام و خداوند جای   خداوند روزی ده رهنمای
خداوند کیوان و گردان سپهر   فروزنده ماه و ناهید و مهر
ز نام و نشان و گمان برترست   نگارنده بر شده گوهرست
ز بینندگان آفریننده را   نبینی مرنجان دو بیننده را
نه اندیشه یابد بدو نیز راه   که او برتر از نام و از جایگاه
جهان دان که هرگز نیابد پدید   تو هم [illegible] جان آفرین
سخن هر چه از گوهران بگذرد   نیابد بدو راه جان و خرد
خرد را و جان را همی سنجد او   در اندیشه سخته کی گنجد او
خرد گر سخن برگزیند همی   همان را ستاید که بیند همی
ستودن نداند کس او را که هست   میان بندگی را ببایدت بست
که او قادر و حی و فرمان رواست   همه هستی از هستی او گواست
بدین آلت و رای و جان و زبان   ستود آفریننده را چون توان
بهستیش باید که خستو شوی   ز گفتار بیکار یکسو شوی
پرستنده باشی و جوینده راه   بژرفی بفرمانش کردن نگاه
ازین پرده برتر سخنگاه نیست   بهستیش اندیشه را راه نیست
توانا بود هر که دانا بود   ز دانش دل پیر برنا بود
کنون تا چه داری بیار از خرد   که گوش ستاینده زان برخورد

چه گفت آن سخن گوی مرد خرد

گفتار اندر ستایش خرد

که دانا ز گفتار او برخورد

کنون ای خردمند فضل خرد / بدین جایگه گفتن اندر خورد
خرد برتر از هر چه ایزد داد / ستایش خرد را به از رای داد
خرد رهنمای و خرد دلگشای / خرد دست گیرد به هر دو سرای
ازو شادمانی وزو مردمیست / ازو بر فزونی وهم زو کمیست
خرد تیره و مرد روشن روان / ورو شد همی شادمان یکزمان
هشیوار دیوانه خواند ورا / همان خویش بیگانه داند ورا
ازویی به هر دو سرای ارجمند / گسسته خرد پای دارد به بند
خرد چشم جانست چون بنگری / تو بی چشم شادان جهان نسپری
نخست آفرینش خرد را شناس / نگهبان جان و روان را سپاس
سپاس تو چشم است و گوش و زبان / کزین سه رسد نیک و بد بی گمان
خرد را و جان را که داند ستود / وگر من ستایم که یارد شنود
حکیما چو کس نیست گفتن چه سود / ازین پس بگو کآفرینش چه بود
تویی کرده کردگار جهان / شناسنده آشکار و نهان
به گفتار دانندگان راه جوی / به گیتی بپوی و به هر کس بگوی
ز هر دانشی چون سخن بشنوی / از آموختن یکزمان نغنوی
چو دیدار یابی ز شاخ سخن / کسی کو خرد را نداند ز بن
ز آغاز باید که دانی درست / سرمایهٔ گوهران از نخست

اندر آفرینش عالم و بیان ترکیب

سرمایهٔ گوهران از نخست

که یزدان ز ناچیز چیز آفرید / بدان تا توانایی آمد پدید
وزو مایهٔ گوهر آمد چهار / برآورده بی رنج و بی روزگار
یکی آتشی برشده تابناک / میان آب و باد از بر تیره خاک
نخستین که آتش ز جنبش دمید / ز گرمیش پس خشکی آمد پدید
وزان پس ز آرام سردی نمود / ز سردی همان باز تری فزود
چو این چار گوهر به جای آمدند / ز بهر سپنجی سرای آمدند
گهرها یک اندر دگر ساختند / ز هر گونه گردن برافراختند
پدید آمد این گنبد تیز رو / ره نو بنو
ابر ده و دو هفت شد کدخدای / گرفتند هر یک سزاوار جای
زر و بخشش و داد آمد پدید / همه رستنی زیر خویش آورید
فلکها یک اندر دگر بسته شد / بجنبید چون کار پیوسته شد
زمین را بلندی نبد جایگاه / یکی مرکز تیره بود و تباه
ستاره برو بر شگفتی نمود / بخاک اندرون روشنایی فزود
چو دریا و چون دشت و چون کوه و راغ / جهان شد بکردار روشن چراغ